ماشاء اللہ لا قوۃ الا باللہ

حسب فرمائش میاں چراغدین کتب فروش ساکن لاہور بازار کشمیری



تعداد جلد ۷۰۰ ۱۸۸۸ء باہتمام سید حبیب علیشاہ پرنٹر و سپرنٹنڈنٹ

مطبع وکٹوریہ پریس لاہور میں چھاپا گیا

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و ثنای حضرت ایزد تعالی ذو الجلال و الافضال آنکه بنده شکسته دل خسته عاصی
فقیر حقیر هیچمدان اضعف من عباد الله الصمد هرکرن ولد متهرا داس کنبو ملتانی
که روزی در دار الخلافه شهر بصحبت یاران نشسته بود بعضی دوستان گفتند که
تو مدتی در خدمت نواب مستطاب غفران پناه رضوان دستگاه حاتم زمان نوشیروان
دوران نواب اعتبار خان منشی بوده و عمری در فن انشا صرف کرده چیزی
بطریق یادگاری بنویس که مردم بخواندن آن بهره حاصل کنند بحکم اشارت
آنعزیزی خطی چند بعبارت شکسته و گسسته بقلم آوردم که طالبان این
فن را در نوشتن روزمره بکار آید مشتمل بر هفت باب باب اول
که سلاطین بسلاطین نویسند باب دویم در اصدار فرامین باب سیوم
در شرح پروانجات باب چهارم در عرایض و مکتوباتیکه ابنای روزگار بهم
نویسند باب ششم در خط و قباله شرعی باب هفتم در نوشتن دستک و سرنامه التماس
از فضلای روزگار و بلغای دوران آنست هرجا که در عبارت سهوی وقعه

شده باشد بذیل کرم بپوشند و قلم اصلاح بران جاری دارند بیت بپوش
گر بخطائی رسی و طعنه مزن * که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود * باب اول
که سلاطین بسلاطین نویسند در جواب آن نامه برای صلح حمد و سپاس مر حضرت
بیچون را که بساط این همه ممالک ربع مسکون بادشاهان و مرزبانان فراخور هر
کدام بید قدرت خود قسمت نموده نوازشهای بی اندازه فرموده پس آن مردم را
که شکرانه این موهبت عظمی بر خود لازم دانسته در رعایت احوال رعایا و برایا که
بدایع خالق اند بجان کوشند و غور رسی مظلومان و ملهوفان و ستم رسیدگان تو اجب
نمایند و با احوال یتیمان و بی نوایان پردازند و دلهائی گوشه نشینان و مجردان
نه دابر بست که بخواهش لب نمی گشایند بدست آورند و آسودگی خود را در خلائق بدانند
که درینصورت موجب خوشنودی حق سبحانه تعالی و باعث قوام
بنیان سلطنت و جهانداریست لیکن این آرزو وقتی میسر شود که بادشاهان
ممالک بقسمت خدا راضی بوده درمیان یکدیگر رابطه اخلاص مشید نموده اتحاد و انتظام
و سند تا خلق الله در مقام آسودگی بوده شکرانه حضرت صمدیت بجا آورند و سوداگران
ممالک محروسه اخلاص یکدیگر وابسته آمد و رفت میکرده باشند و نفایس
هر دیار خلائق را محظوظ گردانند چون یگانگی و جملگی همت این نیاز مند درگاه الهی
منحصر بر فاهیت احوال خلائق مصروف است بنابران بجهت استحکام مبانی
محبت و وداد زبده مخلصان با اعتقاد و قدوه محرمان با اخلاص خواجه ابوالحسن را
فرستاده شد بعضی مقدمات که مرکوز خاطر ها بود بکتابت و بعبارت در نمی آید
بزبانی در خلوت بعرض گرامی آن سلطنت پناه خواهد رسانید و ادراک فیضی
خاطر عاطر آن بادشاه ظل الله نموده باینجانب اطلاع سازد تا هرچه رای اقتضا
نماید ازینطرف نیز به همان معمول شود و طریقه یگانگی و یکجهتی که پیوسته طرفین را

در رسائل راه سلوک دارند و هیچ جدا است تصور تعریف نماید و از نفائس این دیار هر چه
احتیاج باشد بی تکلف اعلام بخشند تا در ارسال شرائط اخلاص بتقدیم رسانیده
شود و تا بالفعل بعضی سوغات به تفصیل یادداشت علیحده بمصحوب خواجه مذکور ارسال
یافته بنظر مبارک خواهد گذرانید آفتاب دولت و سلطنت از افق ابهت طالع و لا
مع باد جواب آن نامه نامه همایون و صحیفه مبارک که مشتمل بر مصادقت و یگانگی
وے بود بمصحوب عزت آثار محرم اسرار خواجه ابو الحسن فرستاده بودند با انواع تحائف
این دیار در بهترین زمانی رسید خاطر ملکوت مناظر را فرحتی تازه و مسرتی
بی اندازه روی داد و آنکه مرقوم خامه سوانحات گردیده بود که فیمابین مبانی محبت رابطه
مودت استحکام پذیرد و در ممالک محروسه یکدیگر جدائی نباشد و موجب فراغت
آسودگی خلق الله همیان تواند بود این معنی بغایت مستحسن افتاد که امری بهتر از این در عالم کون
و فساد تعلق برابر دوستی و اتفاق نیست خصوصا انتظام سلسله کائنات بدان منوط
و مربوط است حقا که مدتیست که در خاطر همایون بود که یکی از معتمدان عز احدان آنجا
فرستاده رشته رابطه اتحاد و یگانگی در میان آرد که خاص و عوام از آسیب حوادث
روزگار در امان بوده مرفه الحال و فارغ البال باشند الا بواسطه بعضی موانعات بحر و بر
که شرح آن موجب تطویل است این آرزو در پرده توقف ماند الحمد لله که آن سلطنت
پناه در این باب سبقت نموده محرک سلسله محبت شدند و دلیل یکجهتی و یگانگی از همان
تصور توان کرد در این ولا نیز مشیخت مآب معتمد خان شیخ کمال خان که یکی از مخلصان صادق
الاعتقاد این دودمان عالی شان است بملازمت فرستاده شد در آن هر چه
مصلحت ملک و آسودگی جمهور انام بوده باشد کوشند و پیوسته نسبت یگانگی
و یکدلی را مرعی داشته ابواب رسل و رسائل مفتوح دارند که باعث ازدیاد وداد و مودت خواهد
بود بعضی تحائف بمصحوب خان مذکور ارسال شده بنظر مبارک خواهد آورد و آنچه مشار الیه

بانی عرض نمایند بدرجه یقین تصور فرمایند آفتاب دولت همواره تابنده باز
نامه برای مجاربه متشهو درائی انور عالی حضرت سلطنت پناه حشمت دستگاه
ظل اللہ مسیر گرداند که دندیولا مکرر بسمع همایون رسید که ولایت سرحد که قدیم الایام
تعلق به ملک محروسه داشت از آن سلطنت پناه رونجرالی آورده مال و اسباب
نعبیسن گرفته و آن دیار را غارت نموده جلاوطن ساخته یعنی از دوستی و یکجهتی
نسبی دوری نمایند خدا امید اند که حال و ولایت ایشان را از خود مید انسیم و دیگر
جدائی نبود بنابران ملک و ولایت ایشان نگرفتیم و آن شنیده باشند که درین
ملک چقدر پادشاهان و پادشاهزادها و زمینداران که در حصن حصین نبودند و از فرو
مال و کثرت لشکر سر تکبر فرو نمی آوردند و احوال رعایا و برایا نمی پرداختند و دست
تطاول بمال مردم دراز کرده بودند هرچند که بنصایح ارجمند آنها را راه نمودیم
ازبی سعادتی خود سخن نصیحت بگوش نکردند عاقبت چون نیت این نیازمند
درگاه ایزدی محض برفاهیت احوال خلائق بود بتائید آسمانی و به نیروی دولت
روزافزونی همه آنها را زیر کردیم و هرکس که شوخی نمود جان و مال او را بغارت
دادیم و بعضی ازینها خواسته التجا بدرگاه والا آوردند از سر گناه آنها در گذشتیم
و از جان و مال و ناموس آنان بخشیدیم چنانچه اکثر شاهزادها حلقه بندگی در گوش
کرده در سلک بندهای درگاه درآمدند و کمر خدمت و اطاعت بر میان بسته فرمان
بردار شدند و این آوازه ملک گیری و فتوحات غیبی که خدای تعالی به بنده خود کرامت
فرموده گوش هوش ایشان رسیده باشد بهتر آنست که رابطه اتحاد قدیم را مرعی داشته
آنچه مال و اسباب مردم آن ولایت بغارت برده باشند واپس دهند
تلافی و تدارک تعدی گذشته نمایند و آن ولایت را در ساعت حواله گماشته
اینجانب نمایند که سکنه آن دیار بجای قدیم آمده آباد شوند که در خصوصیت قدیم

جانبین نقصان راه ندهد اگر خیال فاسد بخاطر راه داده از برای خدای خلق الله را
پریشان نسازند هر جا که مقرر نمایند یکی از بندهای درگاه آسمان اساس در آنجا
رسانیده شود بخدمت ایشان حاضر شود نظم اگر صلح خواهی نخواهیم جنگ ٭
و گر جنگ جوئی ندارم درنگ ٭ دم از مهربانی بکین ده پیام ٭ حکایت برین ختم شد
والسلام جواب آن نامه گرامی آن سلطنت پناه در اسعد زمان رسید
و آنکه خرابی سرحد ولایت مرقوم و قلمی گردانیده اند که آن ولایت از قدیم الایام در تصرف
بزرگان اینجانب بود عاقبت چند دیهه بمنافقت بعضی امرایان از تصرف
اولیای قاهره بدر رفته بودند چون در میان یکدیگر مودت بود ولایت شما را از
خود میدانستیم بنابران مقید نشدیم که آن ولایت را بندهای درگاه داخل ممالک
محروسه نمایند درین ولا چون فرزند اقبالمند سعادت یار مرزا یادگار بطریق سیر
و شکار بدان حدود عبور نمود گماشتهای ایشان آثار خدمت اخلاص بجا نیاوردند
و اظهار یگانگی ننمودند فرزند کور از آنجا که ایام خورد سالیست تاب نیاورده
آن ولایت را به یکی از بندهای درگاه سپرده که بخالصه شریفه ضبط نمایند
ازین راه گرد غباری بر دامن خاطر نشسته بود بر معامله دنیا مغرور و معجب نباید
بود و بر اینچنین فتوحات تفاخر نباید کرد چون سرداران آن ممالک از غلوی نفاق
بغضب الوهیت گرفتار گشته از ملک و ولایت خود آواره شده بودند اسیر و دستگیر
کردن آنها بجا بود در تصرف خود آوردن چه قدر کار است هنوز شما را با شیران کار
زار و با شیران خون خوار کار نیفتاده است هر گاه که در میدان مردان در آیند آنزمان
معلوم خواهند کرد که از آهن آهن کوفتن چه رنگ پیدا میشود بیت اگر پادشاهی
بمیدان مردی بنوز ناکه الملک بخشند خدای ٭ خاطر و دیده بر راه هست هر گاه
که کوکب اقبال عزیمت این حدود نمایند یکی از خدمتگاران درگاه آسمان جاه متوجه

باستقبال ایشان گردد زیاده چه اظهار نماید باب دوم در اصدار فرامین
فرمان خدمت صوبه داری چون آفتاب جهانتاب حکم خاقانی ظل سبحانی از افق
عنایت و مهربانی طلوع نمود که خدمت صوبگی و ریاست رحیم آباد از ابتدای
فصل خریف ایلان ییل بعمدة الملک رکن السلطنت القاهره عضد الدولة الباهره
قدوه خوانین بلند مکان مبارز الدین خان قلی بهادر مرحمت فرمودیم و زمام حل
عقد و رتق و فتق آن صوبه بدست اختیار او سپردیم باید که چنانچه از حسن سلوک
و کاردانی شجاعت و فرزانگی او متصور است دقیقه از دقائق آن مهم نگذارد و از
احوال سکنه و متوطنه آن دیار بواجبی خبردار باشند که از قوی بر ضعیف ستم و تعدی
واقع نشود و بنوعی ضبط که مردم آنجا شیوه رعیتی شعار خود ساخته مال واجبی را از
قرار واقعی در راستی بوکیل خالصه شریفه و گماشتهای جاگیرداران او جواب گویند
و هرکس که در ادای مال واجبی تمرد و روزگار نمایند او را بنوعی تنبیه و تادیب نمایند
که مردم دیگر عبرت گیرند و آنچه روی دهد حقیقت را متواتر عرضداشت نموده باشند
و بعضی زمینداران دامن کوه که هر سال که از قسم فیل و گوت ناقه و مشک ذخیره پیش
کش مقرره میدهند از آنها گرفته بدستور والا ارسال دارد و تحصیل متصدیان مهمات و
کروریان و جاگیرداران و زمینداران و چودریان و قانونگویان و مقدمان و
رعایای صوبه مذکور آن عمدة الملک را صوبه و حاکم مستقل دانسته از سخن و صلاح
او بیرون نروند و متابعت او را بجا آورند و شکوه و شکایت او را در باره
خود موثر دانند و هرکس از جاگیرداران از سخن صلاح او تمرد نماید آن عمدة الملک جاگیر
او را تغییر داده بدرگاه والا عرضداشت نماید تا بجای او دیگری از حضور تعین شود
در این باب حسب المسطور عمل نموده تخلف نورزند فرمان خدمت قضا چون بر ذمه
همت بادشاهان ما لازم است که خلق الله را از طریق ظلمات گمراهی برآورده

براه راست دلالت نماید اما حصول مامول وقتی که قاضی دیندار عالی مقدار فضیلت آثار در هر شهر و بلاد وی تعین فرمائیم تا عالمیان از سر گشتگی بیدارے ضلالت بر آورده ابواب خیر و صلاح بر روی ایشان کشاید چون این خصایل پسندیده در ذات شریعت فضیلت آثار غیاث الدین محمد موجود است بنابران منصب رفیع القدر قضائی بلده کابل به او تفویض فرمودیم که بدین امر بواجبی پرداخته در تحقیق قضایای شرعیه نهایت نمایند و هر قضیه و معامله که دران شهر روی دهد بحسب شرع شریف فیصل دهد و آنچه لوازمه دیندار یست دقیقه از دقایق آن مرعی نگذارد و امر شریعت را بنوعی انتظام دهد که فردا روز حساب از عهده آن تواند بر آید سبیل حکام و عمال و جمهور انام از خواص و عام بلده مذکور آنکه شریعت شعار را قاضی مستقل دانسته و ظائف تعظیم او را کما ینبغی بجا آورده و در کلی و جزوی قضایای شرعیه و معاملات ذمیه رجوع باشارت و استصواب او نمایند و هر کس که از قبل خود بامر قضا تعین نماید نائب مناب و قائم مقام او دانند و امر دهی او بجا آرند و سخن او را که مطابق شرع شریف باشد بگوش هوش استماع نموده انحراف نورزند و درینباب حسب الحکم عالی عمل نموده تخلف نورزند فرمان کوتوالی چون حقیقت عملداری و شجاعت و کاروانی سعادت نصاب محمد باقر بعرض معلی رسیده بنابران از روی مراحم خسروانه خدمت کوتوالی بلده دولت آباد مقرر فرمودیم که بشیوه راستی و دیانت شعار خود ساخته لوازم و مراسم آن امر بواجبی پرداخته چوکی و پهره مقرر نموده بدعا گوئی دوام دولت ابد پیوند اشتغال نموده باشند و چنان سعی نمایند که آثار دزد و فساد و حیله و گره بر در آنجا نماند و از رهزنان محتاله و دلاله و حیله گرهای مردم را نقب زنی و فسون و فریب داده براه میسازند بیرون نموده و دست انها را از این کار کوتاه گردانند که رخنه در راسته از ناموس مردم

مردم کبار در قع نشود و در ارزانی غله و اجناس دیگر تا ممکن است کوشش بلیغ نمایند
که از گرانی غله در مال مردم نقصان را نیابد و آنچه روی دهد واقع یومیه را توار واقع
در امتی بدرگاه والا عرضداشت مینموده باشند سبیل متصدیان مهمات ارباب
کلان تران و سایر متوطنان و جمهور انام از خاص و عام بلده مذکور آنکه مشار الیه را کوتوال
مستقل دانسته در قضیه و معامله که در آن شهر رو دهد باو رجوع نمایند و از سخن و صلاح
مومی الیه که هر آینه موافق زمانه پادشاهی و قانون شاهنشاهی بوده باشد
بیرون نبرند و متابعت کما ینبغی بجا آورند در ینباب حسب الحکم عمل نموده تخلف نورزند
فرمان برای مدد معاش در ینولا فرمان سعادت نشان لازم الاذعان شرف
صدور یافت که مبلغ بست و یک روپیه دام بموجب مفصله ذیل از پرگنه ظفرآباد از تغیر
نتیجه الامرای العظام مرزا فریدون من ابتدای فصل ربیع تخاقوئیل در وجه جاگیر مستحسن الخدمت
مقرب الحضرت الخاقانی نادر خان مرقوم فرمودیم که چودهریان و قانون گویان و رعایای
پرگنه مذکور مومی الیه را جاگیردار محال دانسته مال واجبی و حقوق دیوانی خود را از قرار واقع
و راستی بگماشته خان مذکور جواب گویند و هیچ قاصر و منکر نگردند و آنچه جاگیردار
سابق از فصل مذکور تحصیل نموده باشند بازگردانیده در ینباب قدغن تمام دانسته
حسب الحکم اشرف عمل نمایند فرمان منع زکوة کروریان و جاگیرداران و بندداران و
چوکیداران و گذربانان راه کابل بعنایت و مراحم خسروانه امیدوار بوده بدانند که چون
سعادت نصاب منعم الامجاد یادگار بیگ از معتمدان درگاه گیتی پناه است بولایت
میرود و اسباب سوداگری از سرکار خالصه شریفه و پاره از خود نیز همراه دارد باید که
بعلت باج و زکوة مزاحم حال او نگردند و هر جا که نزول نماید از چوکی و پهره خبردار بوده
از راه محافظه و محارسه از حد خود بسلامت بگذرانند اصلاً معطل ندارند اگر عیاذاً
باالله در حدود کسی که امر واقع خواهد شد از عهده جواب آن بیرون نخواهد آمد هرگاه

که آن سعادت مآب از ولایت مرحمت تجدید عهد نمایند مقام استمرار حسب المسطور عمل
نموده تخلف نورزند فرمان انعام مبلغ پنج لکهه دام چون مرعی داشته خاطر همایون ما
رفاهیت حال و رعایت احوال بندهای قدیم که عمر عزیز خود را در خدمتگاری و جان سپاری
باخلاص عقیدت تمام بسر برده باشند مصروفست بنا بران قدیم الخدمت بنده
دولت خواهان باخلاص و فدویان بالاختصاص خواجه ابراهیم که مدت ها مربخشی
گری لشکر فیروزی اثر مخصوص بوده در هیچ وقت دامن همت را بتقصیر نیالوده لوازم
آنرا موافق مرضی خاطر اقدس تا بتقدیم رسانیده درینولا کثرت ضعف و ناتوانی پیری
بر و استیلا یافت بنظر قدیم الخدمتی و اخلاص جبلی او نموده از روی عاطفت شاهنشاهی
او را از خدمت معاف داشته مبلغ پنج لکهه دام از پرگنه بهرام پور که وطن مالوفه اوست
حسب الالتماس او بطریق انعام علی الدوام مرحمت فرمودیم که فصل بفصل و سال بسال صرف
محتاج کرده بدعای دولت ابد پیوند اشتغال نموده باشند میباید که حکام و عمال متصدیان
مهمات و کروریان و جاگیرداران حال و استقبال حسب الحکم اقدس عمل نموده مبلغ
مذکور را از محل نیک تنخواه نموده بتصرف مشار الیه گذارند و از جمیع وجوهات و تکلیفات
معاف و مرفوع القلم شمرده بهیچ وجه مزاحمت بحال گماشتهای او نرسانند سبیل چودریان
و قانون گویان و مزارعان آن محال آنکه مال واجبی و حقوق دیوانی خود را بگماشته
قدیم الخدمت بجواب گویند هیچ قاصر و منکر نگردانند فرمان درباره فیروزی رکن السلطنت
القاهره قدوه خواتین بلند مکان عمدة الملک قاسم خان بتوجهات خسروانه مخصوص و مباهی
بوده بداند که درینولا خواجه یوسف سوداگر آمده آستان جاه استغاثه نموده که مبلغ نقد
و جنس از مال مرحوم عبد المومن بخشی بموجب بر وی تعدی متصرف شده باید که بر مضمون حال
قصاجریان اطلاع نموده او را نزد خود طلبیده و بحقیقت معامله نیک رسیده آنچه حق
مرحوم بوده باشد او متصدی بدانند که دوباره این مقدمه بعرض اشرف نرسد و اگر در انجا ا

مستعد را الا نقصان بوده باشد طرفین را بدرگاه والا بفرستند و حقیقت را روی بفهمیدگی
عرضداشت نماید که در دار العدالت عالیه بمقتضای شریعت غرا حق بحقدار عاید گردد و
متصدی را تنبیه باید که باعث عبرت مردم شود و درین باب قدغن تمام دانسته حسب الحکم
اشرف عمل نماید فرمان خدمت دیوانی چون مدتیست که حقیقت جمع و خرج صوبه ملتان
بعرض مقدس نرسیده یقین که باعث آن غیر از تقصیر و یا غفلتی دیوان آنجا امری دیگر
نخواهد بود بنابران قدوة الاماثل والاقران دیانت و کفایت شعار خواجه عبد الستار را
از فصل خریف تخاقوی ئیل بخدمت دیوانی آن صوبه تعین فرمودیم که به لوازم و مراسم آن امر
بواجبی کوشیده از مال و جهات و سایر جهات محال خالصه شریفه و جاگیرداران خبردار بوده
جمع آن صوبه را از قرار واقعی و راستی مشخص سازد و واصلات خالصه شریفه بود داخل
خزانه عامره گرداند و حصه جاگیرداران را واصل گماشتهای آن نماید و طومار جمع
و خرج آن صوبه را با عمل دیوان سابق بدرگاه جهان پناه ارسال دارد و با رعایا نوعی سلوک
نماید که مرفه الحال بوده در زراعت و عمارت خود مشغول باشند و رعایا را بکاشتن جنس بر
ترغیب کامل نماید که جمع پرگنات سال بسال افزون شود و عمل متصدیان مهمات و کروریان
و جاگیرداران و چودهریان و قانونگویان آن صوبه آنکه مومی الیه را دیوان مستقل
دانسته آنچه لوازمه دیوانگری بوده باشد بار جوع دارند و چیزی از نظر قلم
او پوشیده و پنهان ندارند و از سخن صلاح او که آنچه موجب ملتزامی و قانون
شاهنشاهی بوده باشد بیرون نروند متابعت او را کما ینبغی بجا آورند و درین باب
حسب الحکم عمل نموده تخلف نورزند باب سیوم در شرح پروانجات پروانه کروری
چودهریان و قانونگویان و مقدمان و مزارعان پرگنه رحیم آباد بدانند که از ابتدای
فصل خریف تخاقوی ئیل بسعادت القاب که میر معصوم مقرر و مفوض گشته باید که مشار الیه
کروری مستقل آن پرگنه دانسته مال واجبی و حقوق دیوانی سال بسال از قرار واقعی

بامشارالیه جواب گویند و هیچ حاضر و منکر نگردند و از سخن استصواب او که هر آئینه موجب دو
خواهی که کفالت مال دیوانی بوده باشد بیرون نروند و متابعت او را کما ینبغی بجا آرند و از معاملات
کلی و جزوی پرگنه مذکور چیزی از وی پوشیده و پنهان ندارند سبیل مومی الیه آنکه راستی و دیانت
شعار خود ساخته به لوازم آن امر واجبی پرداخته دقیقه از دقایق کاردانی و دولتخواهی نامرعی
نگذارند و با رعایا چنان سلوک پسندیده نماید که مرفه الحال بوده بتکثیر زراعت و عمارت سرگرم باشند
که به هر سال افزونی جمع پرگنه گردد و آنچه تحصیل شود او را بخزانه عامره رسانیده باشد در ینباب عمل نموده
انحراف نورزند پروانه جاگیرداری چون حسب الحکم جهان مطاع آفتاب شعاع مبلغ بیست لکهه روپیه
از پرگنه فرید آباد من ابتدائی فصل خریف جنائیل و تغیر امارت و ایالت پناه ظفر خان در وجه
انش جاگیر رفعت مرتبت بهادر خان مقرر و مفوض گشته بتاریخ بیست و یکم ماه شوال بعرض
مقرر رسیده در ینباب فرمان عالیشان درست نماید باید که چودریان و قانونگویان
و رعایای پرگنه مذکور مومی الیه را جاگیردار بحال دانسته مال واجبی و حقوق دیوانی
بگماشته خان مذکور جواب گویند و یکدام از انجمله موقوف و معطل ندارند و آنچه جاگیردار سابق
از آن فصل تحصیل نموده بعد از وضع رسوم تحصیلداری بگماشته جاگیردار حال
باز گردانیده دهند در ینباب قدغن دانسته حسب المسطور عمل نمایند پروانه فوطهداری
سعادت و عزت نصاب میر ابراهیم کروڑی پرگنه محمود آباد را انهای حکم آنکه چون
خدمت فوطهداری پرگنه مذکور از ابتدائی فصل خریف تخاقوئیل بزبدة الاقران دیانت آثاری مقرر
و مفوض گشته باید که آنچه مال و جهات و سایر جهات را از آن پرگنه تحصیل شود
روز بروز تحویل و تسلیم گماشته فوطهدار نویسانیده بدفتر اعلی ارسال داشته باشند و یکدام
بی تحویل او جای دیگر نگذارند و خبردار باشند که گماشته فوطهدار از مال سرکار سود
و معامله نموده پریشان نسازد که ثانی الحال اگر بر ذمه فوطهدار باقی خواهد ماند از عهده جواب
آن خواهد بر آمد در ینباب قدغن عظیم دانند پروانه کارکنی چودریان و قانونگویان

و متصدیان پرگنه نورپور بدانند چون زبدة الاقران مطیع الاسلام خواجه ابوالحسن بخدمت
کارکنی پرگنه مذکور تعیین نموده شد باید که کار مستقل آن در جمیع معاملات کلی و جزوی
از سخن صلاح و حساب او بیرون نروند سبیل مشار الیه آنکه طومار جمع و خرچ بدستخط مستعد اسعد بهره دیوان
تنقیه و قانون گویانی درست نموده ارسال دارد و نوعی سلوک نماید که آثار دولتخواهی
و کفایت ازو بظهور رسد و ماهیانه خود را موافق تصدیق حضور از تحویل فوطه دار مطابق
ضابطه دیرلبست سرکار متصرف شود و روزنامچه تحصیل را ماه بماه در جمع و خرچ در هر فصل
درست نموده بدفترخانه اعلی ارسال دارد و درین باب قدغن تمام دانسته حسب المسطور
عمل نمایند پیروانچه فرمان فریادی گماشتهای جاگیرداران پرگنه بهرام پور را
اعلام آنکه درینولا کهتر لال ساهوکار آمده اظهار کرد که مبلغ قرض بموجب تمسکات ترددو
دولتخواهان افغان دارد و در ادای آن اهمال مینماید و تمردی میورزد باید که بر
تقدیر وقوع آنچه قرض او فرع باشد از عهده برآیند که حق بحقدار رسد و اگر نوعی دیگر بوده باشد معامله
بمقتضای شرع شریف فیصل دهند که تعدی بر حال احدی راه نیابد و درین باب تاکید
تمام دانند پیروانچه فریادی بسعادت انتساب خواجه محمد باقر کروری پرگنه تهانه را
بعد از سلام انهای آنکه درینولا شیخ احمد آمده استغاثه نموده که شیخ الله داد دختر
خود را به پسر رفیع نامزد کرده رسمی که در میان آنها میباشد بجا آورده بود الحال
او میخواهد که نسبت دختر خود جای دیگر نماید به حقیقت این مقدمه رسیده معامله را
بمقتضای شرع شریف فیصل دهد که حق بمرکز خود قرار گیرد و این معنی دوباره مذکور نشود
و درین باب تاکید تمام دانند پیروانچه فریادی عزت آثار خواجه محمد یعقوب
شقدار پرگنه سلیم پور را معلوم باشد درینولا شیرخان آمده اظهار نمود که قاضی
الله داد زمین زراعتی رفیع را که در سواد مینجهه مذکور است به زور و تعدی متصرف
شده اورا دخل نمی دهد اگر این معنی وقوع داشته باشد آن زمین را از تصرف متعدی برآورده

حواله نمایند که حق بحق دار رسد و خیانت نشود که این مقدمه دوباره مذکور نشود تاکید
بلیغ دانند دیگر آنچه سیادت نصاب عزت انتساب قادر علی کروڑی پرگنه جلال آباد
را اعلام آنکه چون منوفی است راس اسب عراقی پنجاه مهریه از سرکار خالصه شریفه حسب الحکم
اقدس بعهده اهتمام آن سیادت نصاب مقرر شده باید که بموجب تصدیق متصدیان
اصطبل از دانه و کاه و راتب اسپان و روزینه سائیسان خبردار بوده اسپان را
جائیکه کاه و آب وافر بوده باشد نگهدارد و نوعی تاکید دانسته اسپان نو و فربه و
آسوده شوند وقت محل مجرائی شما خواهد شد درینباب تاکید دانسته باشند تخلف نورزند
دیگر آنچه زبدة الاعیان والاقران نادر خان را بعد از سلام اعلام آنکه عرضداشتی که
فرستاده بودند رسید و آنکه از تردوات شائسته تنبیه و تادیب نمودن متمردان
آن نواح نوشته بود باعث بحرائی او شد انشاء الله تعالی فراخور خدمت و عقیدت نتیجه
خواهد یافت باید که هر کدام چگونگی حقایق آنحدود را معروض داشته باشد پسندیده خواهد
شد زیاده ازین مصالحه نرفت دیگر آنچه قدوة الاماثل صادق الاخلاص خواجه یادگار را
بعد از سلام خیر انجام آنمهربانی اعلام آنکه عرایض متواتر رسید و مضامین آنها معلوم شد
آنکه درباب امین بجهة تشخیص پرگنه جلالپور استدعا نموده اگرچه آن خیراندیش جائی
اعتماد هست هر جا که او بوده باشد احتیاج امین دیگر نیست اما حسب الالتماس او دیانت
اثری را فرستاده شد باید که باتفاق مشار الیه بتحقیق ده بده جمع را از قرار واقعی
مشخص نموده طومار بمهر امین و بدستخط چودهریان و قانون گویان و بمهر خود درست
ساخته فرستد که پسندیده خواهد بود درباب تحصیل بقایا و حال سعی موفوره بجا آورده
زر را مصحوب مردم اعتباری ارسال دارد که خرچی بجهة بیوتات ماهیانه سپاهیان بغایت
درکار است درین باب قدغن تمام دانسته حسب المسطور عمل نمایند دیگر آنچه مدد معاش
متصدیان حال و استقبال پرگنه فریدآباد بدانند چون بموجب فرمان

فرخنده عنوان صادر گشته در جاه بگیرند زمین مزروعه و افتاده بالمناصفه پرگنه
من ابتدائی فصل خریف تحاقویل وجه معاش مشیخت پناه معارف دستگاه شیخ عبد الرحیم
مقرر است باید که حسب الحکم اشرف اقدس اراضی مذکوره از محل نموده حکمت بتصرف
مشار الیه گذارند که فصل بفصل حاصلات آنرا باحتیاج خود نموده بدعائی دولت روز افزون
اشتغال نموده باشند و بعلت بالوجهات و اخراجات وجهی من الوجوه مزاحمت بحال
ایشان نرسانند و هر سال فرمان و پروانه مجدد نطلبند درین باب قدغن تمام دانسته حسب المسطور
بعمل آرند **باب چهارم در عرایض** عرضداشت فدوی جان سپار اله یار زمین
خدمت و عبودیت باب ادب و انکسار بوسیده بموقف عرض باریافتگان درگاه
ثریاجاه گیتی پناه میرساند که قبله عالم و عالمیان سلامت فرمان عالیشان درباره
ارسال خزانه و اسباب بعضی کارخانجات صادر شده بود از سر قدم ساخته باستقبال
آن شتافت و بشرف مضمون حکم همایون سرفراز ممتاز گشت همان ساعت سرانجام
بار برداری نموده بتاریخ پانزدهم ماه فروری مبلغ بست و یک لکهه روپیه وغیره اسباب
کارخانجات حسب الطلب بموجب تفصیل یادداشت علیحده تحویل گماشتهائی تحویلداران
نموده مصحوب نادرخان ارسال داشته که در راه از چوکی و پهره خبردار بوده بدرگاه والا
رسانند قبله بندها سلامت خواجه مذکور منصب بسیار کم دارد برای ناموس خود سواران
زیاده از ضابطه نگاه میدارد بنده دولتخواه و دلسوز درگاه معلی است امیدوار است
که فراخور خدمت و عقیدت بعنایات خسروانه سرفراز شود که باعث سربلندی این
کمترین بندها خواهد بود آفتاب دولت بر مفارق عالمیان تابنده و پاینده باد عرضداشت
کمترین بندها باعتقاد محمد مراد شرائط سجدات و تسلیمات بندگی
و غلامی بجا آورده بموقف عرض ایستادهای سریر سلیمان میرساند که حقیقت
مروے و فساد که اجهائی بد نهاد کوهست آن قبل ازین عرضداشت نموده بود

بمسامع اجلال رسیده باشد در شوال بتاریخ هشتم اردی بهشت تکیه بدولت ابد پیوند نموده
باهمت تنبیه مقهوران تاخت نموده چون نزدیک کوه رسیدند آن جماعه نیز
بسرداری بهره قریب سه هزار سوار جنگ آور و پیاده بیشمار یکجا جمع شده بودند
و زمینداران امیر پور مقابله نمودند از هر دو طرف کشش و کوشش بمرتبه نهایت
رسید از برادران او و سواران فدوی صد کس مردم کاری بدرجه شهادت رسیدند
و صد و پنجاه کس زخمی شدند چنانچه اسم باسم بموجب یادداشت علیحده بعرض مقدس
خواهد رسانید، از طرف مقهوران نزدیک دو هزار کس از سوار و پیاده بزخم تیغ
خون آشام بر خاک مذلت افتاده به جهنم رفتند یکگهڑی روز مانده بود که بتائید آسمانی
و نیروی اقبال شاهنشاهی نسیم فتح و نصرت وزید آن تیره بختان باطل ستیزه جنگ
نیاورده روی بگریز نهاده بندهای درگاه تعاقب نموده مال و اسباب و اسپان
و شتران انها را بغارت آوردند و پنجکس از سرداران آن جماعه که هر یک بجائی خود صاحب
جمعیت و سامان بودند بدست لشکریان اسیر و دستگیر شدند و آن روز ڈیره لشکریان
در کوه آمده زن و بچه آن شوربختان اسیر نمودند وقت صبح بود که مردم در استعداد
سواری بودند که دیوار سین راجه آن کوه که سرداران آنها بود از بدکرداری و
ناهمواری خود ندامت و خجالت کشیده زنهار خواسته و تیر در گلو انداخته آمد
این دردی را دیدار ازانجاکه عنایت شاهنشاهی شامل حال گنهگاران زنهار
خواسته ملاحظه مزاج همایون آن قبله دو جهان نموده او را از غارت جان و مال
امان داده جلاوطن ساخته و بتاریخ بست و یکم فروری راجه مذکور را آباد کرده
پیشکش و نقد و جنس از نفائس کوهستان بتفصیل یادداشت علیحده مصحوب برادرم
محمد قلی روانه درگاه عرش اشتباه نموده بنظر اشرف خواهد گذشت بالفعل محال وطن
آن مردم بخالصه شریفه ضبط نموده کسان معتبر سپرده رعایا را دلاسا داده استمالت نموده

آبادان ساخته بیشتر هرچه حکم اشرف صادر شود بر آن عمل نماید آفتاب دولت
و سلطنت بر مفارق عالمیان تابنده باد عرض داشت بنده درگاه اصغر
جبین عبودیت و عجز انکسار بخاک سجدات نورانی ساخته بموقف حجاب بارگاه
فلک اشتباه ثریا جاه ظل اللهی میرساند که قبله عالم سلامت بنده خانه زاد را بنوازش
خسروانه بخدمت صوبه اوجین سرفراز کرده رخصت فرموده بودند کوچ بکوچ طی
مراحل نموده بتاریخ هفتم ماه شعبان داخل قلعه مذکور شد انشاء الله تعالی
بنوعی که مرشد حقیقی بزبان مبارک نصیحت کرده بتقدیم مهمات امر فرموده اند تا ممکن
و مقدور است بجان کوشیده سر موی از حکم اقدس تجاوز نخواهد کرد و آنچه بروی
میداد حقیقت را روز بروز عرضداشت امینخانه و اجیلو بعرض رسانید آفتاب
دولت و عظمت بر مفارق عالمیان تابنده باد عرضداشت بنده مرید معتقد الن
فلان بشرائط آداب زمین بوسی و کورنش بجا آورده بموقف عرض باریافتگان درگاه
عرش اشتباه سکندر جاه سلیمان سریر فریدون فر دارا اگر ده جمشید
حشمت خسرو منزلت خلد الله ملکه ابداً میرساند که بورود فرمان عالیشان فرخنده
عنوان مع تشریف خلعت شاهانه و انعام اسپ عراقی دلدل نشان این فدوی را
بنوازش تمام سرفراز فرموده بودند قدم از سر ساخته باستقبال آن شتافته
بشرف مضمون همایون عنایت مشحون حکم جهان مطاع اطلاع یافته به فرق مواده
جبین نیاز را بخاک سجدات نورانی ساخته خلعت خاصه را در بر کرده لجام اسپ
خوش خرام در گلو انداخته لوازم تسلیمات بتقدیم رسانیده سر تفاخر مباهات این مرید
با اخلاق از فلک الافلاک درگذشت سپاس این عطیه عظمی بکدام زبان بیان توان
کرد و آنکه حکم مقدس صادر شده بود که محمد قلی بدبخت ترتیب یافته عنایت الهی خاص
الخاص بود لقدر دولت دانسته سر از قبله اقبال تافته بتحریک بعضی نادولت

راہان در ولایت غزنی شورش بہم رسانیدہ خود را بیاغی گرے قرار دادہ
اگرچہ افواج قاہرہ برسر او متعین شدہ کہ عنقریب او را معدوم گردانیدہ اسیر
و دستگیر نمودہ بپایہ سریر خلافت میرساند چون عیال و اطفال و سائیر اسباب
و شتران و اسپان او در خط کابل است بدانجا رفتہ فرزندان او را در ساعت
دستگیر نمودہ ہمراہ مردم معتبر روانہ درگاہ بخالصہ شریفہ ضبط نمودہ عرضداشت نماید
قبلہ عالم سلامت حسب الحکم اشرف در ساعت کہ بمضمون حکم اقدس اطلاع یافتہ
بطریق یلغار روانہ کابل گردیدہ فرزندان و متعلقان او در عین استعداد بر
آمدہ بودند کہ بندہ رسید فرزندان او نیز سیاہ را مقید ساختہ مال و زر نقد
کہ از خانہ او بر آمدہ بود مصحوب خواجہ احمد کہ برادر حقیقی این فدوے ست با جمعیت
پانصد سوار روانہ درگاہ معلی نمودہ امیدوار است کہ بسلامت برسد اما بعضی اسباب
و شتران او را اطوار نمودہ متعاقب روانہ درگاہ گیتی پناہ مینماید واجب بود بعرض
رسانید دولت و اقبال پایندہ باد عرضداشت مرید با اخلاص منظفر زمین خدمت
بلب ادب و انکسار بوسیدہ بموقف عرض قبلہ و کعبہ میرساند کہ فرمان
عالیشان در باب تنبیہہ متمردان مواسات نواحی احمدآباد و رہانیدن از جاگیرداران
از محال متمردان بنام کمترین مریدان صادر شدہ بود ہمان روز کہ بشرف مضمون
ہمان یون حکم جہان مطاع سرفرازی یافتہ با جمعیت خود و بعضی منصب داران
از آن کومکی کہ ہمراہ بندہ بتعینات این صوبہ اند کوچ کردہ در موضع معظم پور کہ ہفت
کردہ از احمدآباد است ڈیرہ نمودہ روز دیگر تکیہ بدولت لا یزال شاہنشاہے
کردہ بر سر دیہات مواسات کہ گماشتہہای جاگیرداران نوشتہ دادہ بودند
کہ سہ سال است کہ آن مردم مالواجبی نمیدہند و تمردی نگاہ میدارند تاخت
نمودہ چون متمردان خبر آمدن بندہ شنیدند ہمگی مفسدان نواحے یکجا شدہ

در جنگل در آمدند و سر راه لشکریان گرفتند این خبر بفدوی رسید
بصلاح دولت خواهان پهلوی جنگل ڈیره نموده خبرداران را بهر طرف طلب داشته
به جنگل بریدن متعید شدند اگرچه آن مقهوران کوته اندیش در بیابان جنگل در تفنگ
اندازے و تیربازے تقصیر نکردند اما چون لشکریان از چهار طرف محاصره کرده
کرده بودند گنواران عاجز شده از جنگل بر آمده جنگ عظیم واقع شد از مردم [illegible]
و راجپوتان تعین بنده از سواران بعضی منصب داران یکصد و پنجاه کس بموجب اسم باسم
از یادداشت علیحده بعرض اشرف خواهد رسید بدرجه شهادت رسیدند و از گنواران
بی تدبیر نزدیک دو هزار کس علف تیغ و تیر گشته بجهنم رفتند و دیگر مقهوران را
تاب جنگ نمانده چون سر شب شد آن جماعه بی مایه کوته اندیش مثل گله گوسپند متفرق بهر جانب
رسیدند علی الصباح بنده های درگاه بر سر دهای آن متمردان سواری نمودند اکثر جماعه
باهم اتفاق کرده در موضع سلیم پور و قلعه در میان جنگل واقع است با عیال خودها
یکجا جمع شده بودند لشکریان از طرفین رو گردند اگرچه آن مردم در کشتن و کوشش
بمرتبه نهایت بودند عاقبت سواران پیاده باشده در ده در آمدند چند کس را کشته
ده را آتش دادند بعد از آن زن و بچه آنها را اسیر و دستگیر نموده مال و مواشی بقید
ضبط در آورده حواله گماشتهای جاگیرداران ساخته و سرداران آن ده را نیز گرفته
بآنها سپردند که از محصول سه ساله خود را خاطر جمع نمایند قبله عالم سلامت شوخی و تمردی
آن مردم درین ملک اظهر من الشمس است الحال به نیروی اقبال شاهنشاهی چنانچه تنبیه
و تادیب یافته اند که تمام مردم این نواحی عبرت گزین شده شیوه رعیتی را پیش گرفته [illegible]
مال واجبی را جاگیرداران را میدهند چنانچه تمرد و فساد و جنگ آن مردم بدنهاد و تردد بنده
های درگاه از مردم بعرض اشرف خواهد رسید آفتاب دولت و اقبال
بر مفارق عالم و عالمیان تابنده باد عرضداشت بنده فدوی سکندر شرائط

عبودیت تسلیمات غلامی بجا آورده بموقف بار یافتگان درگاه عرش اشتباه میرساند
که قبله و ازین سلامت فرمان عالیشان که بنام کمترین بنده های درگاه در قلعه الہ جیوپ
شده بشرف مضمون همایون آن مفتخر و سرفراز گردیده همان ساعت مردم بجهت آوردن
معمار صالح از سنگ چونه و غیره جا بجا تعین نموده انشاء الله تعالی تا ممکن است
بر سر انجام عمارت قلعه مذکور تقصیر نخواهد کرد چون درین نواحی سنگ تراشان
پیدا نمی شوند بدیوانیان حکم شود که چند کس سنگ تراش خوب بکدست از
حضور تعین شوند که کار معطل نشود واجب بود بعرض رسانید آفتاب دولت تابنده باد

عرضداشت کمترین بنده های بهادر بموقف عرض ایستاده های پایه سریر خلافت
مصیر میرساند که حکم جهان مطاع آفتاب شعاع بنام این کمترین فدویان صادر شده بود
که پانصد سواران از برادران خود بجهت مهم قندهار همراه باقر خان تعین کنند که به مهم
او رفاقت نمایند قبله من سلامت حسب الحکم اشرف پانصد سواری پانصد سواران از برادران
جوانان مرد جدا نموده با اسب و یراق تازی همراه خان مذکور داده تا ممکن است
در خدمت گاری و جان سپاری تقصیر نخواهند کرد و دو پرگنه علیحده از صوبه ملتان
که در جاگیر بنده مقرر بودند در وجه ماهیانه آنجماعه تنخواه نموده که از آنجا خرچی فرستاده
با نهامیرسیده باشد تا بخاطر جمع در خدمت مرجوعه سرگرم بوده باشند واجب بود
بعرض رسانید آفتاب دولت و اقبال لا یزال باد عرضداشت خیرخواه حقیقی
محمد مقیم بعرض ملازمان نواب مستطاب اقبال و جلال پناه قبله گاهی میرساند که از
خبر بهجت اثر تشریف آوردن نواب خداوند نعمی درینصورت چندان خوشحالی و
فارغ البالی روی نمود که بشرح راست نیاید چون شوق پابوسی ازحد
تجاوز است هر جا که امر جای شود قدم از سر ساخته بملازمت شتافته با ادراک حضور فایض النور
سعادت اندوز سرفرازی گردد منتظر حکم است زیاده چه عرض نماید ظل عاطفت بر مفارق

خیرخواهان ممدود باد عرضداشت بنده کمترین الٰهی بخش شرائط بندگی و اخلاص
بجا آورده بموقف عرض نواب مستطاب خداوندی قبله گاهی میرساند که دو پرواز
عظام که بنام کمترین عزصدار یافته بود موجب سرفرازی و تفاخر بنده گردید و آنکه
در باب فرستادن خزانه پرگنات امر شده بود صاحب من سلامت زریکه تحصیل
شده بود سه روز است که مصحوب اخوی قاسم علی ارسال داشته امید که بسلامت برسد
بوکلای حضور امر خواهند فرمود که زر را تحویل خزانچی رکاب نموده اخوی مذکور را
رخصت نمایند که مهمات اینجا وابسته بوجود اوست و بنده تا ممکن است در اهتمام تحصیل
تقصیر نکند انشاء الله تعالی درین چند روز زر پرگنات لی باقی نموده بسر خزانه
ارسال خواهد داشت زیاده چه عرضنماید دولت و حشمت روزافزون باد عرضداشت
بنده دعاگوی خیراندیش عبدالقادر بدروده عرض خدام عالی مقام میرساند که شب
و روز دولت روزافزون و ظهور فتوحات گوناگون از درگاه قاضی الحاجات مسالت
مینماید چون بعثت از خلوص عقیدت و اخلاص است مترصد و امیدوار میباشد
بشرف اجابت مقرون گردد چون اظهار بندگی و اخلاص بود زیاده مصدع نگردید
دولت اقبال در تزاید باد عرضداشت کمترین خیراندیشان علاء الدین
بعد از تقدیم مراسم عبودیت و شرائط بندگی بعرض نواب مستطاب سپهررکاب قبله
گاهی سلمه الله تعالی میرساند که حقیقت تنبیه و تادیب رسانیدن متمردان نواحی
و بدست آوردن بندهائی مواشی آنها قبل از معروضه داشته بود بسمع عالی رسیده
باشد الحال عزیمت استیصال متمردان و مفسدان نواحی در پیش دارد که این مردم
سر بفساد برداشته اند صاحب من سلامت جماعه سوار و بندوقچی چند ضرب توپ
که همراه بنده معین شود تا الحال نرسیده که به یکی از بندهائی حضور امر شود که سر
براه نموده نزد کمترین رسانند و پاره باروت و شیشه نیز عنایت شود که باستواد

تمام بسر آن مرادم تاخت نماید زیاده چه عرض نماید ظل عالی ممدود باد عرض
داشت کمترین عقیدت شعار التماس بعد از ادای وظائف بندگی و نیاز بندروه
عرض بندگان نواب فلک جناب قبله گاهی استظهاری میرساند که نواب صاحب سلامت
برضمیر آفتاب تنویر واضح که نسبت بندگی و اخلاص این فقیر بآن سلسله عالی از کجاست
و نواب غفران پناه بر پدر بنده چقدر مهربانی ما داشتند و بنده نخانه زادگی ایشان تفاخر
مینماید و از اخلاص و عقیدت فقیر که به ملازمان نواب دارد خود بهتر میدانند مهربانی و
عنایت نواب قدردان درباره این نامراد از هرچه زیاده است لاجرم تکیه بر نسبت
بندگی خود و بخواهش آن صاحب نموده بنده راده در ملازمت و خدمت نواب قبله گاهی
فرستاده شد جوانان کار طلب و قابل خدمت اند امیدوار است که در سلک بندهای
سرفراز نموده در ترتیب آنها توجه عالی مبذول دارند که باعث سرفرازی
این خانه زاد خواهد شد زیاده چه عرض نماید ظل دولت ممدود باد عرضداشت
بنده حقیقی احمد فاروقی بموقف عرض نواب مستطاب استظهاری قبله گاهی میرساند
که بوصول پروانه عظام که بنام کمترین صادر شده بود مفتخر و سرفراز گردیده و آنکه در
باب خدمت در رعایت سیادت پناه نجابت دستگاه میر ولیت علی مرقوم فرموده
بودند حسب الحکم عالی آنچه مطالب و مقاصد میر مشار الیه بود در سرانجام آن بجا آورده
و خدمتی که درین حدود لائق بنده بوده باشد بشرف ایمائی آن سرفراز فرمایند که
سعادت دارین خود دانسته در تقدیم آن شرائط اخلاص بجا آورد زیاده چه عرض نماید
ظل عالی متعالی ممدود باد عرضداشت کمترین نیازمند خیرخواه بعد از عبودیت
و نیازمندی که وظیفه بندهای عقیدت شعار است بعرض نواب مستطاب سرکار رب
خداوندی مدظله میرساند که پروانه واجب التعظیم بنام این بنده شرف صدور یافته
بود و بمضمون آن مفتخر گردیده آنکه در باب تحقیق جنگ و عنادمردم خواجه علی

و مولانا محمد مراد ایکای رفته بود حسب الحکم حضور مردم قرب و جوار طلبیده باعث نزاع آن دو
عزیزان از روی راستی استفسار نموده درینباب محضرنامه بمهر قاضی و بدستخط اهالی موالی نواحی
درست کرده بملازمت حضور فرستاده شد بنظر عالی خواهد آمد زیاده چه عرض نماید ظل شفقت
و دولت ممدود باد **عرضداشت** کمترین خیراندیشان عبدالکریم بعد از تقدیم شرایط
بندگی بموقف عرض نواب مستطاب معلی القاب خداوند نعمت قبله گاهی سلمه الله تعالی میرساند
که نواب قدردان سلامت شهبازخان روهیله را امیدوار عنایت مهربانی صاحب نموده
نگاهداشته بکرر درباب او التماس نموده تا حال مهم سازی او نشد بنابران پریشانی تمام
بحال او راه یافته دیگر تاب نیاورده بملازمت گرامی آمده است امیدوار است که از روی
کرم بدیوانیان امر شود که مهم سازی و احوال پردازی او نموده تعینات بنده نمایند
که جوان مردانه کار آمدنی است درینباب سرفرازی کمترین بنده است زیاده چه عرض نماید
ظلکم ممدود باد **عرضداشت** بنده کمترین عبدالرحمن شرایط عبودیت و تسلیمات تقدیم
رسانیده بموقف بندگان نواب مستطاب سپهررکاب خداوندی قبله گاهی میرساند که نواب
صاحب سلامت معاملهٔ این نواحی بهمین توجه آن قبله گاهی آن چنان که باید و شاید صورت
انصرام گرفت حالا درین ضلع کاری و خدمتی نمانده که بواسطه آن توقف توان کرد شوق
ملازمت که خلاصه مطالب سطریه سعادت ابدیست دامنگیر شده اگر حکم شود حضور رساند
بعد ازان هر خدمتی که امر فرمائید بالراس والعین بجا آورد زیاده چه عرض نماید
ظل عالی بر مفارق خیرخواهان ممدود باد **باب پنجم در مکتوبات که ابنای روزگار**
کار با یکدیگر نویسند ملازمان اقبال و اجلال پناه عطوفت دستگاه اعتضاد مخلصان
خان جی همواره در حفظ حمایت ایزد متعال بوده خوشوقت باشند بعد از تمهید
قواعد اخلاص و فوائد اختصاص آرزومندی مکشوف رای مهرانجلای میگرداند
که مدتیست که مخلص خود را بدو کلمه عنایت نامه گرامی یاد نفرموده اند موانع آن بخبر

عیش و طرب امری دیگر مباد طریقه یکجهتی بخلاف ایام گذشته شیوه عاطفت مرعی داشته
احیاناً ازین مخلص مشتاق را یاد آورند بیاد و تجویز ایشان نفرمایند که باعث ازدیاد روابط
اخلاص خواهد بود بار محبان سلامت چون مشیخت پناه حقایق آگاه شیخ عبدالرزاق که
یکی از دوستان مخلص اینجانب است در مهولا پاره زمین بصیغه مدد معاش حسب
فرمان عالی شان از پرگنه دیالپور متعلقه خدام ایشان تنخواه یافته بود کلان امر خواهند فرمود
که پروانه متصدیان آن پرگنه نوشته دهند که اراضی مذکوره را پیموده چک بسته بتصرف
موی الیه واگذارند و رعایت آواره واجبات دانند که مشار الیه رضا بوده اظهار شکرگزاری
نماید که باعث اطمینان مخلص خواهد بود زیاده چه تصدیعه دهد ایام دولت روزافزون باد
نامه دیگر الله تعالی ذات ستوده صفات مخلص ملاذی استظهاری خان جیو را از
بلیات دوران مامون داشته کامیاب دارین گرداناد بعد تمهید قواعد اخلاص آیند و مبدی
ماهی التی محبت افزائی آنکه چون درین باب اهرام در باعث خاطر مشیخت پناه شیخ عبدالرزاق
پیموده دادن اراضی مدد معاش او را از محل نیک مرقوم قلم عطوفت رقم گردیده شرف سعادت
اندوخته دانسته در آنچه مرضی خاطر مشیخت پناه مذکور بود بجان کوشیده شد چنانچه از صحیفه
معلوم الضمیر منیر خواهد شد طریقه یکجهتی آنکه کاری خدمتی که درین حدود بوده باشد بی تکلف
مشرف آشنایی آن از رائی دارند که شرائط اخلاص بتقدیم رسانیده شود ظل دولت
ممدود باد بهار رجبه اعلی نوشته ملازمان ایالت و امارت پناه شوکت و حشمت دستگاه
کمالات جمیع مسند دولت و اقبال همواره متمکن باشند بعد تبلیغ ادعیه نیاز و اخلاص
مکشوف ضمیر خورشید نظیر میگرداند بعنایت گرامی که مخلص خود را یاد آورده
بتقدیم بعضی مهمات نامزد فرموده بودند سعادت دارین خود دانسته حسب المقدور
در آن امر کوشیده صورت انجام نموده چنانچه حقیقت از عرایض میان کمال الدین واضح
خواهد بود خدمت هرچه اشارت شود بالراس والعین شرائط اخلاص بجا آورده دیگر

ملاذ محبان سلامت خواجه تشریف بحسب تقدیر در سرکار نواب نوکر شده لطاهر او را خدمت
امینی چند پرگنه فرموده بودند مشار الیه از انجا که وقوف کاروانی آوردن بود در دولتخواهی تقصیر
نکرده بنوعی در پرگنات ده بده رسیده از قرار هست و بود از سال گذشته ده پانزده زیاده
مشخص کرده طومار بدستخط خود بمهر عاملان و چودریان و قانون گویان درست
نموده هر چند او برخدمتگاری و دولتخواهی خود می بازید و امیدوار نتیجه نیک بود که
سرکار خدمت او را پایمال ساخته بنوعی دیگر خاطرنشان ملازمان نموده او را
در معرض خطاب و عتاب انداخته اینمعنی بغایت از حساب و انصاف دور است که نواب
سخن مردم اغراض را در باره او وقع نموده او را صاحب تقصیر فرمودند
وصلا نظر بر خدمت و دولتخواهی او نکرده نواب مستطاب سلامت از مدتی این مخلص
از احوال او واقف است و در دیانت و کاروانی و دولتخواهی او هیچ شکی
نیست لیکن مردم سرکار از ناراستی خود نمی خواهند که این چنین مردی باین دیانت
در سرکار ایشان باشد امید که نواب بنفس نفیس خود بتحقیق معامله او رسیده انصاف
فرمایند که از شوخی حاسدان ضایع نشود که اینچنین مردم درینوقت که قحط الرجال است
بدیر بدست می آید عرض بموقف عالی و گرامی نموده بیشتر هر چه بخاطر عالی برسد
آنچنان فرمایند اسباب دولت و دنیا و مانی در تزاید باد نامه دیگر بمواره بعنایت
خسروانه سربلند بوده بدعائی دین و دولت مظفر و منصور باشند بعد از
تکالیف مخالصت آیات مروج راسی گشتوکشائی محبت افزائی میگرداند که پنجم
کراسی لصنوف مهرباسی که نامزد مخلص حقیقی شده بود بورود آن خورمی کام روشنی خود
آنکه در باب گذرانیدن عرضداشت بجناب آسمان جاه ایمائی رفته بود بتاریخ هشتم شهر محرم الحرام

در ساعت نیک باتفاق بخشی الملک در غسل خانه گذرانیده و تمام کیفیت آن بمسامع
الجلال رسانید بسیار خوشحال شدند و جواب آن نیز حکم حسب المدعا صادر شده
بود بموجب آن عمل نمایند و عنایت حضرت شاهنشاهی درباره ایشان از هر چه بود
زیاده است مدام و متواتر حقائق آن صوبه را بدرگاه والا معروض دارند که اکثر خاطر
ملکوت ناظر متعلق بصوب آن دیار باشد بتکلیف اعلام فرمایند که در ادای آن فراسم
حفظ الغیب تا ممکن است تقصیر نخواهند شد زیاده به تکرار تصدیع و همه اسباب دولت روز
افزون باد **فرمان دیگر** الله تعالی ذات عالی صفات ملازمان اقبال و جلال
پناه شوکت و ایالت دستگاه ملاذی مرزاجی را از انچه نباید و نشاید مامون داشته
کامیاب دارین گرداناد بورود عنایت نامه که بعد از مدت مدید مخلص را یاد آورده
بودند بهجت افزود و آنکه در آب گذاشتن تقصیرات و خیانات خواجه یعقوب رقم زد کلک
محبت گزیده بود حقیقت ناراستی و بدیانتی و بداندیشی آن کوته اندیش بدکیش
ناکجا بیان نماید که مبلغی کلی از مال سرکار و چه از مال بیوتات متصرف شده و کاغذها
لباس درست ساخته سزاوار کشتن و عضو بریدن شده بود و از بد کرداری خود
هیچگونه دلیل خلاصی نداشت چون خاطر مبارک ایشان از همه عزیز است فرموده
ایشان این مخلص را جائی عذر نمانده باوجود این تقصیرات و زلات از سزا دادن
من کل الوجوه او را معاف داشته روانه ملازمت گرامی نموده شد بیت بغرامت توان
از جان گذشتن نه چرا از ظلم کس نتوان گذشتن نه جان و مال بنده از طفیل ایشان
است طریقه انکه بعد ازین خدمتی که لائق مخلص حقیقی بوده باشند باشاره آن رهین منت
گردانند زیاده چه اظهار نماید دولت و بهجت در تزاید باد دیگر بندگان سبحان

ملاذی استظهاری عطوفت دستگاه خان جیو خوشوقت بوده بر سر ملازمان سلامت باشند بعد از شیوه اخلاص و آرزومندی مشهور میگرداند که مدت تمادی برآمده که بعنایت نامه گرامی یاد نفرمودند درین صورت خیران بوده که باعث عدم التفات چه باشد از زبانی بعضی مردم اطلاع یافت که زمره اصحاب بخلاف حکایتی که هرگز نبوده و کسی نشنوده بعرض رسانیده‌اند و خاطر مبارک را موجب ازین مخلص متغیر ساگردانیده معاکه هرگز تامل فکرت این رقم بر صحیفه خیال نکشیده و مثل این صورت مطلق بخاطر نرسید عجب که خدام ایشان اینچنین سخنان برایشان راست بندا شته مخلص خیرخواه را در معرض تقصیر داشته تجویز نسیان فرموده اند شهادت این معنی ضمیر پاک ایشان نموده چنانچه انصاف فرمایند بعد ازین رقم فراموشی را بر احوال مخلصان نکشند زیاده چه تصدیعه دید ایام بکام خیرخواهان باد دیگر همیشه تا ابد نیرد متعال مشمول عواطف شاهنشاهی بوده بدولت و حشمت سلامت باشند بعد اظهار مراسم اخلاص که شیوه خیرخواهان است مشهود رای مهر انجلای میگرداند که چون پرگنه رحیم آباد از ابتدای فصل خریف تنخواه تحویل بجاگیر این مخلص تنخواه یافته و نیولا سعادت مآب شهاب الدین را بجهت خدمت شقداری آنجا فرستاده شد ملازمت خواهد رسید امید که این را از محال متعلقه جاگیردار سرکار عالی دانسته بو کلا امر خواهند فرمود که درباب سیادت مآب مذکور رجوع نمایند و نوعیکه مال معامله آن پرگنه از اقرار واقع بقید ضبط برآمد مدد و معاون او باشند که باعث اطمینان خواهد بود خدمتی که درینحدود بوده باشد مخلص خود را شرف ایمای از ارزانی دارند که شرائط اخلاص تقدیم رسد زیاده چه تصدیعه و بد ایام بکام باد بجانب ولده

بخدمت والده مشفقه مکرمه معصومه که اسم آن معلوم است از بنده فرزند عبد الله
قدمبوسی و عبودیت فراوان قبول فرمایند بعده معروض آنکه احوال اینجا بخیریت
است و خیریت والده مطلوب که در حفظ حضرت سبحانی بوده بر سر فرزندان تا دیرگاه
سلامت باشند ثانیاً آنکه مدتیست که دو کلمه خیر و سلامتی آن مکرمه نرسید خاطر نگرانست
موانع آن نیز یاد طریقه شفقت آنکه پیوسته احوال خیر مآل خود را مینویسانیده باشند
که آرام خاطر گردد قبل ازین جزوی خرج مصحوب دلاور را اعتمادی فرستاده بودم یقین که
رسیده باشد بعضی سوغات این دیار بهم رسیده اند انشاء الله تعالی المتعاقب ارسال
خواهد داشت شوق شرف پابوس آن مخدومه از حد افزونست از درگاه مسبب الاسباب
مستدعی می باشد که عنقریب بوجه احسن گردد در باب پیوند فرزند نور الله چه نویسد
که آن والده خود بجد خواهند بود بهر حال سعی نموده نسبت او را صورت دهند که موجب
جمعیت خاطر گردد زیاده چه عرض نماید ظل شفقت ممدود باد بعده کمترین
فرزندان عبد الرحمن بعرض ملازمان مخدومی قبله گاهی مشفقی میرساند که شوق و آر
زومندی پابوس خداوندی بمرتبه ایست که بقلم مقطوع اللسان شرح
آن نتواند کرد شب و روز از درگاه مجیب الدعوات استدعا مینماید مستدعی که حصول
این مرام بوجه احسن رونماید توقع از کرم و اخلاق حمیده آنست که هنگام ارسال عریضه
حضور فائز النور این کمترین فرزندان را احیاناً بالعنایت نامه گرامی یاد آورند و خود متکلم
و رنجیده بوده باشند شرف ایمای آن آرزو افی دارند که سعادت همین خود دانسته
بتقدیم رساند بعضی سوغات این دیار قبل ازین مصحوب بادگاه بتفصیل
علیحده ارسال داشته بودم یقین که رسیده باشد در شوال [illegible]

ولینعمی بسمع رسیده انتظار است که درین چند روز مبلغ از محال جاگیر بابت فصل خریف
بدست آیند بموجب مذکور چیزی که دگر و بعضی دیگر تحائف برائی برادران عزیزان
ارسال خواهد داشت زیاده چه عرض نماید بیت سایه ات کم مباد از سر ما بسط الله
ظللکم ابدا بجانب برادر خورد برادر ارجمند بجان پیوند اقبال آثار سعادت
یار خواجه یادگار از عمر و دولت برخوردار باشند بعد دعوات فراوان و اشتیاق
بی پایان الحمد لله بخیر بوده باشند مدیست که خطی از جانب آن برادر نرسیده بنابران
نگرانی و حیرانی روئی نموده و از بس بیطاقتی و بیتابی استیلائی آورده لهذا این عریضه برائی
خبر خیریت شما فرستاده شد که از چگونگی احوال خود و باعث عدم ارسال مکاتبات
مشعر و محظوظ نموده بنویسند که اطمینان گردد و من بعد اینچنین تغافل در فرستادن نامه و پیغام
نسازند و مکاتبات یکدیگر در معنی ملاقات روحانیست و بعضی تحائف این برادر برای
آن برادر خرید نموده است متعاقب فرستاده شود زیاده چه نویسد عمر و دولت
مزید باد برادر کلان ملازمان عطوفت پناه ملاذی اخوی عزیزی مد ظله همواره
متقضی المرام بوده سلامت باشند بعد شوق و آرزمندی دیدار فایض الانوار
معروض آنکه اگر بجهت موانع و حوادث روزگار چند از دولت ملازمت دور
و مهجوری روئی داده اما خدا آگاه است که جان و مال همیشه در خدمت ملازمت
آن اخوی شد بیاز درگاه رب العزت امیدوارم که عنقریب پرده مفارقت خرد و
صورت ملاقات چهره کشاید که از الم جدائیها هائی بایدگرم نبود تا دریافت شرف حضور نباشد
پیام خوش عمل و شادکام منجر موده باشند زیاده ازین جسارت نمودن ترک ادب
است ظلکم ممدود باد بجانب فرزند ارجمند مثمره شجره فواد حدیقه مراد

قرة العین محمد حسین اطال الله عمره دعائے فراوان و اشتیاق بے پایان مطالعه نمایند
که احوال اینجا بخیریت است و خیریت آن جگر گوشه از درگاه رب العزت مدام
مطلوب است حقیقت روزگار اینجانب برین نوع است که عند الضرورت باندک
ماهیانه قناعت نموده بوسط قرب مسافت تاه در سرکار نواب مستطاب نوکر شده
چنانچه برات دو ماه درست میشود هرگاه که برات بدست می آید خرجی برائے شمان
فرستاده شود خاطر خود را بهمه الواب جمع داشته در خواندن و نوشتن سعی بلیغ نمایند
و اوقات خود خود را بلهو و لعب نگذارند و میل بازی و تماشا نکنند که وقت یادگیرے
هنر و آدب همین است بیت غافل منشین نه وقت بازیست وقت هنر است
و سرفرازیست و همیشه از چگونگی احوال خود تسلی دهند که اطمینان کلی هست زیاده چه
نویسد بجانب همشیره بزرگ همشیره عزیزه مشفقه مهربان که اسمه معلوم است
از جانب برادر خورد کریم الله بعد دعائی فراوان مطالعه نمایند که احوال اینجا و بکرم
رب المعبود بهر نهج بهبود گذرانست و خبر سلامتی آن همشیره از درگاه ایزدی خواهانست
مدتیست که خبر خیریت آن همشیره نرسید بنابران خاطر متردد است طریقه شفقت
و مهربانی آنکه تا اوان ملاقات بهجت آیات بنوشته چگونگی سوانحات آنجا و خبر
سلامتی خود را مینوشته باشند که باعث آرام خاطر گردد زیاده چه نویسد
دیگر الله تعالی ذات ستوده صفات مشیخت و فضیلت پناه محبان شیخ جیو را
از همه ممکنات و بلیاد و ران محفوظ داشته بانواع شادمانی و مقاصد صوری و
معنوی سلامت داراد بعد از ان تمهید قواعد اختصاص و آرزومندی هائے
آنکه خدا آگاه است که باستماع خبر فرخنده اثر شادی کتخدائے برخوردار شیخ

شیخ محمود خان خوشحال و بهجت روی داد الهی مبارک و سازوار گرداناد و بعضی
الواب عروسی دچیره و فوطه گجراتی بجهت برخوردار مذکور مصحوب اعتمادی مبارک قدم
فرستاده شد بنظر التفات قبول فرمایند و هر چه خدمتیکه درین حدود باشد اشاره فرمایند
که بشرائط اخلاص بتقدیم رسانده دولت و شادمانی در تزاید باد دیگر خدام کرام ذوی
الاحترام عطوفت دستگاه تکیه گاهی عزیزان و خویشان همواره در حفظ و امان حضرت
باری بوده سلامت باشند بعد از اتحاد دعوات وافیات مشهود رای مهر انجلای میگرداند
که بنده چون از آبا و اجداد نسبت بندگی بآن سلسله دارد و مهربانی ایشان درباره
این نامرد از هر چه نویسد زیاده آن از نسبت خود میدانند که بحسب و نسب یکدیگر جدای
نسبت بنابران از روی گستاخی درباب پیوند نسبت فرزندی عزیزاله که در علم و ادب
بهرهٔ تمام حاصل کرده عرض نماید که اگر او را در غلامی سرفراز فرمایند باعث تفا
خر این کمترین درمیان خویشان خواهد شد لهذا امیدوار است که التماس بنده
بدرجه قبول افتد مصرع گر قبول افتد زهی عز و شرف زیاده چه عرض نماید توفیق
رفیق باد و بجانب زوجه اهلخانه بادل یگانه مونس غمگسار محرم اسرار یار وفادار
محبوب القلوب بعافیت باشند از روزیکه از تو جدا شده ام خدا آگاهست
که قرار و آرام یکبارگی از دل بدر رفته و در شبها خواب ندارم و از خیال تو یکدم غافل
نیستم وصال ترا از خدای عز و جل میطلبم که عنقریب بوجه احسن میباشد اما درین
جدائی احوال چگونه خواهد بود پیوسته تا هنگام ملاقات چگونگی حالات خود را نویسان
باشند که آرام خاطر گردد درینولا خرجی خرج بمصحوب اعتمادی دلاور فرستاده شد
خواهد رسید سامان ضروریات خانه نموده اوقات بگذرانند و خاطر خود بهمه الواب

جمعه ارند انشاء الله تعالی اگر بهضت رایات اجلال افروزی اقبال درین نزدیکی
تا نجد و میشود بهتر که پرده دوری و مهجوری از میان مرتفع خواهد گردید والا بعد از
دو ماه شمار انتر دخود خواهم طلبید که دیگر تاب جدائی ندارم بهر حال یکجا بودن
غنیمت است مصرع تا در میان خواسته کردگار چیست * زیاده چه نویسد جواب خط
بطرف شوهر نامه فرحت آثار آن مونس غمگسار در عین انتظار بشروع فصل بهار از دست
خدمتگار رسید خاطر اندوهگین را از قید غم آزاد گردانید بیت خط تو آمد و ما
چگونه فرح گشت پدید * چنانکه قطره نیسان صدف درون برسید و آنکه اظهار
اندوه جدائی و امیدوار ملاقات بهجت آیات فرموده بودند فی الواقع شوق طرفین
حاصل است اما مردی هر جا که خواهی میگردی و درد و غم هر جا نرا میگوئی و تسکین خاطر
مینمائی ترا بدین من چه نسبت من درد خود را باکه گویم در گوشه نشسته میباشم
اگر شرح آرزوی دیدار بسر مایه حیات بنویسم در دفتر نمی‌گنجد بیت اشتیاقی که
بدیدار تو دارد دل من * دل من داند و من دانم و داند دل من * از درگاه مسبب الاسباب
امیدوار میباشم سببی سازد که شام ظلمانی فراق بانوار صبح وصال مبدل گردد
باقی احوال ما فی الضمیر موقوف بروز ملاقات است زیاده چه نویسد دیگر نامه
حق سبحانه تعالی ذات خجسته صفات ملاذی استظهاری مخلصان تباهی نخانجوی را
همواره از جمیع بلیات دوران مصون و محروس داشته سلامت داراد و بعد دعوات
مشتاق منکشف رای میگرداند حق علیم است که بشنیدن خبر بیماری چندان کلفت خاطر
و اندوه باطن روی داد که بشرح آن صد دل جمعیت را هزار پریشانی است الله تعالی
وادراک آن شفاخانها از غیب خود کرامت گرداناد و صحت کامل بخشاناد این مخلص بمجرد استماع این خبر
میخواست که روانه آن صوب شود بالوره از عیادت ماهر هیه این آرزو در توقف مانده بود تا استعمال
خبر صحت اثر آنها فرستاده شده دیده دل انتظار امیدوار است الهی همیشه آئینه خاطر صافی را از کلفت عارضه اندوه و کدورت

بی انسا دوا رسته دیگر مصیبت نامه خدام برخوردار اقبال آثار خواجه یادگار مشتمل بر طفت معالی ابرد
بود و از عمر و دولت کامیاب باشند درین ایام نا فرجام شنیده شد که مخدومی قبله گاهی خواجه عبدالستار بحسب تقدیر
قادر قدیر ودیعت حیات سپرد و از دار فنا در دار بقا رحلت فرموده داغ جدائی خود بر دل دوستان گذاشتند دیگر نغمات سرشت
حق علیم است که بمجرد استماع این خبر حیرت اثر جان در قالب نماند اگرچه از غایت اندوه بیتابی گریه و زاری بسیار کرده شد
اما هیچ سود نکرد چنین هر آفریده را همین راه در پیش است **بیت** هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود آنکه پاینده و باقیست
خدا خواهد بود + هر آئینه دارد گزیر درین درد علاج این مرض بغیر از صبر نیست لاچار دست بدامن
صبر زده الهی آن سرمایه دانش و بینش را نیز صبر جمیل و اجر جزیل کرامت فرماید و عمر و جان عزیز حالا
تمام والبته بذات شما است طریقه هوشمند آنکه هر کدام را دلاسا تمام نمایند که دل شکسته نشود لیکن دل را
قوی دارند انشاء الله تعالی امید موافقت یافته این واقعه جانکاه را بعرض مقدس رسانیده شود و بالقاب [illegible]
عالیشان تجدید را استمالت حاصل نموده منفرستد لایق آنکه تا هنگام ملاقات چگونگی احوال خود منویسند [illegible]
و هر مطلبی که در پیش بوده باشد بی تکلف اشاره نمایند که حتی الامکان در سر انجام آن سعی بعمل خواهد آمد
چه نویسد **نامه دیگر** بعد از رفع سلام محبت انجام آنها بعرض ضمیر فیض تنویر آنکه مکتوب مرغوب عالی
اسلوب که مصحوب ... مطلوب بود آورده بودند بمطالعه آن شرف اندوز شادمان فروده ... چنانکه هر سطر
بهمین شیوه ملاطفت منظور داشته تحریر بیان مطلع نمایند چون شرح شوق در آرزو مند بعبارت در
نمی گنجد لاجرم بر صفای باطن فیض مواطن حواله نموده گرمی شوق دل بیشتر خواهد بود زیاده چه نویسد
نامه دیگر بعد عرض معروض آنکه نامه عنبرین شمامه رسید آتش شوق و شعله اشتعال داد در هر حال السلامت
که زلال وصال ... شود ملتمس آنکه تا زمان ملاقات عطای ... تسکین و تمکین ... خدمت
اکتفا است زیاده چه تصدیع دهد **نامه دیگر** از عرض بندگی و نیاز بحضرت قبله گاهی ملاذی [illegible]
... تعالی ... احوال عقیدت ... ذات ملکی صفات خیر و حفظ الهی ... باشند [illegible]
عنایت نامه گرامی متضمن ... آنکه بعنایت مهربانی بنده زیاد آورده بودند موجب انواع شکر گذاری

من که ترا یا من حکیم درنه آید خویشتن از مردی با منت **بیت** گردید سپاس داری منت صافی و

آن تعالی دولت ابد ... از ... گرداند خیرخواهان مفارق سایه گاه یاد نهای قبلهٔ آن پایهٔ بلند سایهٔ آلهی آید

حرخواه مخلص امر گرامی اصحاب دار امناد کا دست خویش حمایت و حفظ در را نشان ... دو

خیراندیشان و اهل دستگاه از حیات پایهٔ آن اوقات همگی فرمایند وافر اختلاط آمده مطالعه بود

فتنه میر نسبت پریشانی هیچ تو دید و پاد عزیز تو نسیم تو خیال بخیال سلامت تو دل بیاد شعر و بگذرد ایشان بیاد که باشد وقتی و کم

بدوستی گشت منعقد پاده در بعد همین عاهای چون دیدند آوردند با پیام نامه بر السرور موفور حضور فیضیات در الله

النور فائز حضور شرف ادراک متمنی از همیشه و اشنا بیها خوبیهای مجموعه آن دیدهٔ جمعیت صاف و یاد ازه عا در اکر و عاگو و مخلص

استحکام بود آورده یاد فرموده تصور الفت و اهل مردم از الله عتیق میان الاذی سبحان کتاب حاشیه در

مرتبه این اوج که ... معنی ... چه ... این داد ... الفت ... فضلا و ... مردم به ... بیدل که ... حیرت ایام دیده گرد و داد محبت میان

مقام ... بت از روی ... آمده ... کیمیا ... و خط ... شد ... بیان برمر ... بست ... عبارت بعبارت که محبت نامه نسخه ... انکه

البیان ... لطف ... این ... از آن شبنم ... بزرگان ... عمری ... رعایت اشعار ... این فقیر این ... دوست ... باشد ... آمده

سفال ... شبستان ... لعل ... بیمارم ... شوخ کسی ... گرچه **بیت** شوخیست شود رند و تمام ... سر مغفل از که

فرد فرمایند توجه آن اصلاح با و اند معفو قلم ... عیب این سهو هر که آنست جود و فضل مایه سر از امید + پاکیزه

دعاگویان زمره ایلی منحصر این که آنست عمیم کرم امیدوار + گردد زر جو تا قلب و + گری گری کیمیا سبیل بطرت

باجم بکام ایام زیاده ... بیان ... فیض خاطر از حضور و مسرور هنگام تا دانسته خود نشان ... خیراندیشان

دستگیر ... نامه **بمنشی** دعاگویان و مخلصان ... مجلس ... اعجاز ... میر ... بستو قیان

ارزو و خود و شوق شرح که ... مجلس ... که ... بگشاید ... تعبیر ... آن جمع ... نموده ... شان

باب قطع نموده احتیاط ... آن ... ریشه از ... الاحرم ... آن ... بسیار ... اندکی ... زبان دو ... قلم که ... است ... فاضل

در وصال زبان بزبان ساخته دور فراق ایام ... قدر ... معاتب عقوبت که ... است ... کرده

از مجملی ملاقات ... هنگام ... که ... اخلاق ... بسته ... بجا ... آورده

بجواب نامه ... سیاده ... بنظر ... تحریر ... ساز ... مندرج ... نامه در ذیل ... احوال خجسته ... مفصل

الطاف نامه که نامزد خیرخواه حقیقی شده بود به بهترین زمان شرف ورود یافت چون متضمن مژده عافیت بود
بهجت افزود الله تعالی از آنچه بناید در حفظ خود کامیاب معمور و مشغول داراد لایق آنکه همین شیوه مستمر
داشته پیوسته این شکسته را یاد آورند و بخدمت الله ارشاد نمود بجا آورده ملال شده بقدر سایه
دولت مزید باد نامه بدوستی بعد از طی تکلیفات رسمی آنهائی محبت افزای بکلیه که از احوال خیریت
خود مسرور الوقت تصور نمودند بنابران خاطر نگرانست یقین که موانع بخبر فراموشی امر دیگر نخواهد بود حالا
آنکه بخلاف گذشته ابواب رسل و رسایل مفتوح دارند که اطمینان خاطر گردد درینولا مشیخت پناه فضیلت
دستگاه شیخ فیض الله که اکمل اکابر زمانه اند و فقیر السلسله علیه ایشان نسبت بندگی و اعتقاد تمام بود از سطوت
خبر والحمد و دلشرف آورده باید که تشریف بردار ایشان غنیمت دانسته در اعزاز و احترام مشیخت پناه مذکور بجان کوشند
و هر کار و مهمی که رجوع آورند سعادت خود دانسته در سرانجام آن تقصیر نخواهند فرمود که خاطر ایشان بحسن
است و درین باب ممنون خواهیم شد ایام بکام دوستان باد جواب نامه بخبرین شما نامه عنبرشمامه رسید مضمون
مشام جان معطر گردید آنکه در باب اعزاز خاطر عزیز مشیخت پناه شیخ فیض الله قوم علما نگاشته
محبت بود حقا که آمدن ایشان را محض نزول رحمت یزدانی دانسته بمشاهده دیدار فایض الانوار آن
کبار بغایت محظوظ و سعادت اندوز گردیده در هر باب حسب الارشاد ایشان تا ممکن در عذر نبود بجان
کوشیدن تمام اخلاص بتقدیم رسانیده چون درینولا مشیخت پناه مذکور از مهمات حاضر حسب نموده
باتحدو شده اند یقین که احوال فقیر بزبان خود بیان خواهند نمود مگر چه بعضه بنور رقعه عاشق و معشوق
ای ماه آسمان خوبی و ای سرو گلستان مرغوبی و ای نور دیده عشاق و ای در سینه مشتاق آرزوی
دیرها وعده فرموده بودند که عنقریب کلبه را به تشریف قدوم گلستان خواهیم نمود حقا که از آن روز دیده امیدوار
بر شاه راه است بیت امروز که گفتی خواهیم آمد * دیده من براه انتظار است چه شود که بدا
* لطفت چیست چون نیامدی * اگر بجست وعده این محفل وعده شما بدید از خنده ها تا روشنی بخشد از دو
مهرها مشهور نکته چه عجب بیت بیا بیا که اصد جان آرزومندم * بیا بیا که قسم خورده ام بتو پیوندم
نامه معشوق جواب ای عاشق بخوبی منتظر مهجور از نامه تو چنان معلوم شد که لب تا زلف بصحبت حرف

شنیده که روزی بخانه تو آییم ای بوالهوس بوعده خوبان امید نباید بود و بر سخن ایشان تکیه نباید نهاد
که از خوبان کسی وفاداری ندیده و جز جفاکاری نشنیده [illegible] عاشق صادق باید [illegible]
عشق یاران بطریق صدق ثابت باشند تا که خبر برد تا اگر نامه بیاید ایشان چه باک صبر باید نموده زود باشد که [illegible]
آرزو زن خانه در آمد در بهار [illegible] بی ختران سایه انداز در صبر تلخست ولیکن بر شیرین دارد باقی [illegible]

قباله شرعی قرار داد اقرار صحیح شرعی نمود بمجر باسم و حسب و نسبت خواجه عبدالله ولد محمود بر یوجه که یک قطعه کنیزک
[illegible] سبز فام هندیه قد پنج وجب بلند بینی پیوسته بر معکوس سن قمر بیست سال بعوض بیست روپیه
رایج الوقت که نصف آن ده روپیه باشند بدست میر درویش ولد محمد مراد فروختم مبلغ مذکور را بقبض و تصرف خود
آوردم لهذا این چند کلمه بطریق حجت شرعی بقلم آمد بمعنا قرار کرد و اعتراف صحیح شرعی نمود بمجر باسم
و نسب محمد کریم الله ولد شهاب الدین ابن عبدالله قریشی [illegible] که همگی و تمامی یک منزل حویلی [illegible]
قائم الحدود والاربعه شرقی و غربی و جنوبی و شمالی آن متصل است بخانه یعقوب ولد ابراهیم و غربی ملحق
بدروازه خانه الهداد ولد درویش و جنوبی ملحق بکوچه شاه راه عام و شمالی پیوسته
بمکان شیخ فتح الله ولد بهاء الدین که واقع است در بلده رحیم آباد در محله قاضی بلا مشارکت
غیری که در تصرف ما بود بعوض یکهزار روپیه شاهجهانی رایج الوقت وزن پانزده ماشه بدست خواجه محمود
ولد خواجه بایزید فروختم و مبلغ مذکور در قبض و تصرف خود آوردم بیع و فتوی [illegible] من بایع [illegible]
دادن که آن خانه [illegible] مذکور است و شیخ عبدالله ولد عبدالکریم تعهد نمود اگر تا انجا حال وارثان دیگر پیدا گردد
و دعوی نماید بنده از عهده سوال و جواب بر آیم لهذا این چند کلمه بطریق تعلیم آمد که عند الحاجت حجت باشد بتاریخ فلان شهر فلان

تمسک فروختن [illegible] قرار کردند و اعتراف صحیح شرعی نمودند بمجر باسم و نسب خود بایزید و فرید پسران عبدالرحیم
که یک قطعه موازی ده بیگهه زمین [illegible]
که ما را از میراث پدر ما رسیده بود بعوض بیست روپیه شاهجهانی رایج الوقت که نصف آن ده روپیه
باشد بدست خواجه یعقوب ولد ابراهیم فروختیم مبلغ مذکور در قبض و تصرف خود آوردیم اگر تا الحال شخصی دعوی
کند [illegible] این چند کلمه بر سبیل تمسک [illegible] بقلم آمد تحریر التاریخ فلان شهر فلان [illegible]

قرض حسنه غرض از نوشتن آنکه منکه احمد ولد محمود قوم شیخ صدیقی ام چون یکصد روپیه سکه رایج الوقت از
مال خواجه مجتبی از بوعده دو ماه بطریق قرض حسنه گرفته در قبض خود آوردم اقرار می‌نمایم که بعد گذشتن میعاد
هرگاه طلب نماید بلا عذر ادا خواهم نمود و بادای روپیه هیچ حیله و حوالت پیش نیارم این چند کلمه بطریق تمسک
نوشته دادم که عند الحاجت بکار آید تحریر بتاریخ فلان شهر فلان سنه فلان گرونامه حویلی غرض از نوشتن آنکه منکه
سلیمان ولد عثمان ام چون یکمنزل حویلی موروثی خود را که قائم الحدود واقع در بلده ... در محله بین العابدین
بعوض مبلغ سه صد روپیه رایج الوقت که نصف آن یکصد و پنجاه روپیه می‌باشد بدست خواجه احمد بطریق
گرو گذاشتم و مبلغ مذکور در قبض و تصرف خود آوردم بشرطیکه هرگاه مبلغ مذکور ادا سازم حق ...
ساقط بر آن متصرف شوم این چند کلمه بسبیل حجت نوشته داده شد تحریر بتاریخ فلان سنه فلان تمسک اجاره
مقصود ازین تحریر آنکه علی محمد ولد شهاب الدین ام چون موضع سلیم پور معموله پرگنه ... که بجاگیر
بابا شاه بیگ مقرر است از وکلای ایشان بالقصد روپیه رایج الوقت بطریق اجاره گرفته ... سال
در سرکار خان جواب گویم هیچ عذر و حیله میان نیارم اگر احیاناً بالله کمی ... باران ... ارضی ... تحقیقاً
بگیرم این چند کلمه بسبیل سند نوشته دادم که تا فی الحال سند باشد تحریر التاریخ فلان سنه فلان حاضر ضامنی
باعث تحریر این سطور آنکه چون شیخ عبد الله و شیخ رحیم بخش داد بواسطه معامله ... نقد ...
الله ولد رحیم بخش ام بطوع و رغبت خود حاضر ضامن او گشتم اگر مدعی الیه ... اعلام ... البیان ...
بلا عذر حاضر کرده دهد و اگر حاضر نسازد از عهده جواب آن بر خواهد آمد این چند کلمه بطریق حاضر ضامنی نوشته داده شد
که عند الحاجت سند باشد تحریر بتاریخ فلان شهر فلان سنه فلان تمسک آزادی غلام ... عتق
اقرار صحیح شرعی نمودم بدین وجه که ... غلام ... نام ... الاقصا ...
و خط آزادی نوشته دادم که هر جا خواهد برود ... بعد از وفات من ...
سنه فلان تمسک فارغ خطی غرض از نوشتن آنکه منکه فتح الله ولد حاجی ام آنچه حساب و دعوی مال و معامله که
و جزوی از خواجه کریم و ... احمد الله ... داشتم حاضر جمع نموده و خط ... نوشته دادم که دیگر بار دعوی نخواهم کرد
اگر کنم دروغ باشد این چند کلمه بطریق فارغ خطی نوشته داده شد که تا فی الحال سند باشد تحریر فلان شهر سنه فلان

دستک و خط غلامی در محکمهٔ شریعت آمده برضا و رغبت خود اقرار صحیح شرعی نموده بجز باسم خود احمد الله ولد
میر الله داد بجهت آنکه مبلغ کنیز آن خواجه بدرالدین المشهور برغبت خود قبول کردم و خط غلامی نوشتم
که باقی از عمر بندگی و غلامی ایشان بعمل آرم و هیچ غدر و حیله بمیان نیارم بنابران این چند کلمه بطریق اقرار
نامه نوشته دادم که تا ثانی الحال سند باشد تحریر بتاریخ فلان سنه فلان باب نهم در نوشتن دستک و نامه
دستک باسم گماشتهای جاگیرداران و گذربانان و زمینداران که لاهور آنکه چون سیادت مآب میر تقی بعهدهٔ
اسباب کتابخانه و کارخانجات سرکار خالصه شریفه حسب الحکم اشرف بدار السلطنت کابل متعین گردیده میرود که نزول نمایند چو
بیهوده تحصیل خبرداری کرده از حدود خود بسلامت بگذرانند و هیچ وجه معطل ندارند اگر عیاذاً بالله در حد کسی
امری واقع خواهد شد از عهدهٔ آن بیرون نخواهد آمد درین باب قدغن تمام دانسته حفاظت کلی
بجا آرند دستک باسم مشرف فراشخانه خالصه شریفه سرکار آنکه چون حسب الحکم عالی داروغگی کل عهده
اهتمام سعادت مآب میر درویش علی مقرر و مفوض گشته باید که مشار الیه را داروغه و صاحب اهتمام آن کارخانه
دانسته از سخن او که هر آنچه مطابق ضابطه و قانون سرکار معلی بوده باشد بیرون نرفته تعلیقه او را کما هو حقه
بجا آرند مشار الیه را باید که شیوهٔ رعایت سنت یار اشعار خود ساخته نوعی لوازم و مراسم آن امر را بجا آرد که زیاده از آن
متصور نباشد داروغگانه خود را موافق بدستور معمول آن کارخانه متصرف شود درین باب حسب المسطور
عمل نموده تخلف نورزند و قدغن بلیغ دانند دستک محکمه قضا باسم الهداد بجواب دعوی
کریم الله بدار القضا آمده حاضر شود معامله خود را در شرع فیصل دهند درین باب قدغن تمام دانند دستک
باسم هویدا ریان گنج بجز در رسید دستک بدانجا آمده حاضر شوند و اهمال نورزند دستک خانسامان از مستو
دیگر داند ابواب فیصله حاضر سازد و معطل ندارد دستک تعیناتی باسم بهادر خان آنکه چون شمار رفعت همراه
پناه شجاعت دستگاه محمد مراد فوجدار پرگنه عظمت پور تعیین نموده شد باید که با جمعیت و استعداد تمام
خود را نزد او رسانند و از خدمات و ترددات آنجا بمشار الیه رفاقت نموده از صلاح او بیرون نروند
حمایت او نمایند و ماهیانه خود بموجب تصدیق متصدیان از تحویل فوطه دار پرگنه مذکور ماه بماه میگرفته باشند درین باب
قدغن تمام دانسته تخلف نورزند سر نامه بزرگان ذات بابرکات آن مجمع حسنات و معدن فیضهم کمترین

فدویان سراپا نیاز رو عبد الرحیم نیاز بر آستان ثریا جاه نهاده ملتمس است **سرنامه باستاد** افاده فیض پناه
آن کاشف دقایق فروع و اصول واقف حقایق معقول و منقول مولوی [illegible] دام فیضه بعد ادای آداب لوازم
عقیدت کیشی بعرض آن فیض نشان میرساند **سرنامه مشائخ** مصدر انوار قدسی مظهر فیضان سبحانی [illegible]
سجاده و ارشاد نام دام ظلاله آدای آداب فدویان و تسلیمات بی پایان بعرض بهره اندوزان بساط فیض
میرساند **القاب سرنامه پیر و مرشد** هادی ارباب طریقت مرشد ارباب حقیقت مدظله الله تعالی آداب بندگی
وانکسار که طریقه عقیدت مندان محمودیت شعار است مؤدی ساخته بمجلس فیض مآثر میرساند **القاب قضات**
مسند نشین شریعت و ساده پیرای ملت بضای جمع اسباب الایل و قاضی عنایت الدین صاحب دام الله
نصفانه لوازم عبودیت و مراسم عقیدت تقدیم رسانیده بعرض باریافتگان آستان معدلت نشان [illegible]
میرساند **سرنامه شاعر** لطافت طبع گوهرفشان و ظرافت ذهن فیض نشان آن هنگامه آرای بزم سخن
گستری و مجلس آرای شیرین بیانی نشاط افزای غمزدگان و شکیبا افزای دل شکستگان باد بعد تحریر قصاید
شوق مشحون بضمیر الهام تاثیر میگرداند **سرنامه** بنده بعبارت حقیقی و حکمت اعتماد کونین استظهاری مشفقی
مکرمی حضرت [illegible] مدظله الله تعالی بعد ادای آداب لوازم آرزومندی [illegible] نسبت بحضرت مقدس مولوی [illegible]
که حصول مرادات دو جهانیست بتقدیم میرساند **سرنامه برادر کلان** جمعیت [illegible]
مآل بندگان اخوت پناه عطوفت دستگاه والا عزیزان قدردان مربی [illegible] بعد تبلیغ رسایل آرزومندی
خدمت [illegible] سعادت دارین عرضه میدارد **نامه فرزند** نهال امانی و اقبال آن فرزند [illegible]
عنایات ایزدی [illegible] بعد دعوات [illegible] حصول مرادات معلوم آنکه **القاب طبقه وار** آداب و تعظیم
بزرگان ارقام شوند [illegible] سرفراز نامه گرامی و غلامی [illegible]
سکاتیه شریفه ملطفه لطیفه [illegible] نامه محبت [illegible] صحیفه مودت انگیز و اقبال **مکتوب مرغوب محبت**
اسلوب وافر عنایات و الطاف [illegible] اشفاق [illegible] کمال مراحم دانسته از روی اتمام مهربانی [illegible]
بنده [illegible] از روی یکجهتی و یگانگی و از روی اخلاص و اختصاص [illegible] و اتحاد
نامرد [illegible] نامرد این [illegible] نامرد این [illegible] نامرد این [illegible] نامرد این

معتقد را مزد این مخلص حقیقی نامزد این محب محبت ضمیمی صادر شده بود ذرف درود فرمود
غوره و فرمود ابلاغ یافته بود در آوان سعید و حمید رسید تمت تمام شد
الحمد لله و المنة که این نگارنامه دانش و بینش و دستور العمل اهل زمان کتاب فیض انتساب
مسمی به انشائے ہرکرن ✤ بصرف المیش میان چراغ الدین تاجر کتب لاهور بازار کشمیری

تمت

کل ۹۹ صفحہ

فارسی ادب [illegible]

انشائے ہرکرن

منشی [illegible]

۱۰۵۱ھ

بقلم [illegible]